**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030728**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر تحلیل اوامری بود که در مقام ارشاد به جزئیت به کار می‌رود، مرحوم حاج آ٬ا رضا همدانی فرموده بودند که این اوامر منزلۀ اخبار نیست، این اوامر هم مثل سایر اوامر دیگر در مقام تحریک و بعث هست. ولی تحریکش خاص به کسی هست که می‌خواهد عمل صحیح انجام بدهد. اقراء السورة فی الصلاة معنایش این است که یا ایها المرید للصلاة الصحیحة اقراء السورة فی الصلاة. یا اذا اردت الصلاة الصحیحة فاقراء السورة فی الصلاة. یعنی این امر ما یا جزای شرط محذوف هست یا مخاطب ما خاص است، مفادش این عبارت خیلی فرق ندارد، و در مقام تحریک هست. سؤال این هست که آقای شهیدی این را می‌خواهند انکار کنند مثل عبارت‌هایی که شاید از عبارت‌های مشهور علما هم همین معنا شاید استفاده بشود که کأنّ اوامر ارشادی به منزلۀ اخبار هستند، اوامر ارشادی به جزئیت کأنّ خبر می‌دهند که این شیء جزء است و این جزئیت هم مطلقه است قهرا، هم در ظرفی که قدرت بر این جزء باشد جزئیت وجود دارد هم در ظرفی که قدرت بر این جزء نباشد باز هم جزئیت وجود دارد. ما عرض می‌کردیم که اگر مفاد جملۀ ارشادیه جملۀ خبریه باشد تقیید اوامر ارشادی به خصوص صورت عجز یا تصریح به شمول این حکم نسبت به صورت عجز باید صحیح باشد، در حالی که عرفا صحیح نیست، ما نمی‌توانیم بگوییم ای عاجز از اتیان به سوره، سوره را در نماز اتیان کن، این عرفا تناقض می‌بیند، این معنایش این است که اقراء السورة فی الصلاة معنایش در مورد کسی هست که قادر به اتیان به سوره هست، عاجز را شامل نمی‌شود. اینجا یک سؤالی مطرح می‌شود که ما در یک سری مثال‌های عرفی احساس می‌کنیم جزئیت مطلقه استفاده می‌شود نه جزئیت مقید به قدرت. مثلا اگر گفتند که شما در این معجونی که می‌خواهید برای این بیماری درست کنید باید گلاب بریزید، باید تعبیر می‌کنید. یا گلاب بریز، حالا چه به تعبیر باید باشد، یک مادۀ امر است کأنّ یا هیئت باشد، گلاب بریز. معنایش این باشد که اگر گلاب نریختی سایر اجزاء بود و نبودش یکسان است، هیچ ارزشی ندارد، معنای جزئیت این است دیگر. فرض این است که در ظرفی که من گلاب دارم اگر گلاب نریزم این مثلا ده جزء معجون من هیچ فایده‌بخش نیست باید گلاب باشد به عنوان جزء آخر تا این مؤثر باشد. حالا آیا اگر یک دفعه من گلاب ندارم گلاب پیدا نمی‌کنم یک دفعه آن ده جزء مؤثر می‌شود؟ وجدانا ما اینجور درک نمی‌کنیم. دخالت آن جزء در تأثیر آن مرکب متوقف بر قدرت بر اتیان به آن جزء نیست، عرفا اینجوری است در مواردی که مثلا یک معجون را شما دارید به ساختش امر می‌کنید، پس بنابراین چطور شما می‌گویید که این خطاب به کسی هست که قدرت بر انجام این کار را دارد؟ در حالی که ما می‌دانیم وقتی به کسی می‌گوییم شما باید در این دارو گلاب بریزید یا در این دارو گلاب بریز، کسی که گلاب نریزد ولو به جهت عدم قدرت بر گلاب این معجونی که ساخته هیچ اثر ندارد، پس بنابراین جزئیت گلاب برای این معجون مطلقه است، مقید به شرط قدرت بر گلاب نیست، خب این سؤال. پاسخ مطلب این هست که در اوامری که ما می‌بینیم این اوامر یک مفاد مطابقی دارد، یک مفاد التزامی دارد. مفاد مطابقی‌اش در مقام تحریک است، من می‌خواهم تحریک کنم که شما این کار را بکن. ولی یک مفاد التزامیۀ عرفیه هم دارد، آن این است که چرا شما تحریک می‌کنم که این داروی مرکب را بسازید؟ به خاطر اینکه این داروی مرکب اثربخش است، این مجموعه، چرا می‌گویم که در این دارو گلاب بریزید؟ چون بدون ریختن گلاب در این داروی مرکب اثر نمی‌کند، اینکه بدون ریختن گلاب در این مرکب اثر نمی‌کند این فقط در ظرف تحریک نیست، آن مفاد التزامی قضیه مطلقه است، اینجا یک مطلبی که امثال آقای شهیدی فکر می‌کنم احساس وجدانی کردند که کأنّ اینجاها ما مشروط به قدرت آن جزئیت را نمی‌فهمیم، در آن مفاد التزامی که این قضایا داشتند آن مفاد التزامی را اینجور درک کردند، و الا مطابق مفاد مطابقی‌اش در مقام تحریک است، در مقام بعث است، و شبیه همین کلامی که اینجا عرض می‌کنیم در نحوۀ استفادۀ ملاک از اوامر وجود دارد. حاج آقا اشاره می‌فرمودند که از اوامر، از خطاباتی که مثلا می‌گویند نماز بخوان این استفاده می‌شود که این نماز بخوان در مقام تحریک است، می‌خواهد شما را هل بدهد به اینکه نماز بخوانید. ولی این هل دادن به نماز به جهت یک مصلحتی هست. برای تأمین آن مصلحت این مطلب امر شده. در آن مصلحت معمولا قدرت دخالت ندارد، فرض کنید شارع می‌گوید انقذ الغریق، انقذ الغریق خطابش به شخص قادر است، می‌گوید ای شخصی که قدرت داری بر انقاذ غریق غریق را انقاذ کن، ولی چرا به شخص قادر می‌گوییم انقاذ غریق کن به دلیل اینکه انقاذ غریق به طور مطلق ذی مصلحت هست، مصلحت ملزمه در انقاذ غریق هست حتی بر کسی که عاجز هست، بر کسی که عاجز از انقاذ غریق هست مصلحت دارد و می‌زند در سرش ای وای من نتوانستم این مصلحت را استیفاء کنم. البته حاج آقا اشاره می‌فرمودند که این مطلب دائمی نیست که آن مصلحتی که از این جملات به عنوان یک مدلول التزامی عرفیه درک بشود مطلقه باشد، در اموری که از سنخ توهین و احترام باشد مصلحت مقید به قدرت هست، می‌گفتند مثلا فرض کنید شما اگر بگویید که برای پدرت برخیز، اذا جاء ابوک فقم، اینجا ما می‌فهمیم برای چی وقتی پدرت می‌آید باید بلند بشوی؟ چون می‌خواهی به پدرت احترام تحقق پیدا کند. آیا در جایی که شما مریض هستید نمی‌توانید اصلا برخیزید، آیا باز هم اینجا اگر بلند نشوید یک توهینی به پدر کردید؟ نه، وقتی می‌گوییم اذا جاء ابوک فقم به اعتبار اینکه اگر بلند نشوی توهین به پدر کردید، در جایی که پدر آمد و شما می‌توانستید بلند بشوید بلند نشدید بهش توهین کردید، ولی جایی که قدرت بر بلند شدن ندارید بلند نشوید توهین هم نکردید، در صدق آن ملاک که ملاکش توهین است قدرت بر انجام این عمل و عدم قدرت دخالت دارد، فرق است بین اینکه قدرت در عمل باشد یا در عمل نباشد. چیزهایی مثل نماز، یک نکته اینجا اشاره بکنم، ما در بحث امور عقلایی، اموری که اوامر عقلایی، اوامر عقلایی برخاسته از یک ملاکات عقلایی هست که ما آن ملاکات را درک می‌کنیم، اوامر شرعیه اینها ما ملاکاتش را که درک نمی‌کنیم، آیا می‌توانیم از خود این اوامر بفهمیم که قدرت در ملاک دخالت دارد یا قدرت در ملاک دخالت ندارد؟ پاسخ مطلب این است که خیلی وقت‌ها آن امر شرعی ناشی از یک سری نکات عقلایی هست و آن نکات عقلایی که در مورد خود این شیء یا مشابهات این شیء وجود دارند در شکل‌گیری نحوۀ امر دخالت دارد. مثلا ببینید انقذ الغریق ولو شارع آن را بفرماید،‌ ما از انقذ الغریق می‌فهمیم به خاطر این هست که حفظ جان محترم، نفس محترمه حفظش مصلحت دارد، ما می‌فهمیم که این حفظ نفس محترمه مقید به این نیست که مصلحت‌دار بودنش که من قدرت داشته باشیم، اگر نفس محترمه تلف بشود ولو من قدرت نداشته باشم یک ملاکی اینجا از دست رفته، البته معذورم ولی بحث این است که ملاک از بین رفته. این فرق دارد با آن جایی که من به جهت عدم قدرت نتوانستم برای پدرم بلند بشوم و توهینی نکردم، هیچ توهینی مرتکب نشدم. حکم شرعی حکمی هست که ریشۀ عقلایی دارد مثل انقذ الغریق که می‌گوییم. یا مثلا در بحث صلاة این صلاة آن چیزی که مشابه عقلایی هست کأنّ یک نوع احترام به مولا هست، یک نوع اصلا کرنش در مقابل مولا هست و ابراز اینکه من هر چی تو می‌گویی گوش می‌کنم است. اینکه هر چی تو می‌گویی گوش می‌کنم اینکه شخص قادر به انجام مثلا سوره نباشد این طبیعی هست که ما اینجوری قدرت را مطلقه نفهمیم. یعنی فرق است بین اینکه مثلا شما جمله این باشد در این دارو گلاب بریز با اینکه اقراء السورة فی الصلاة، اقراء السورة فی الصلوة ازش شرطیت مطلقۀ سوره در صلاة استفاده نمی‌شود، اگر نگوییم شرطیه‌اش مقیده استفاده می‌شود لا اقل این مقدار هست که شرطیت مطلقه استفاده نمی‌شود به دلیل اینکه نماز سنخه‌اش از سنخۀ احترام و توهین هست. یا لا اقل این احتمالش می‌رود که از این سنخه باشد، وقتی از این سنخه باشد دیگر ازش استفادۀ شرطیت مطلقه نمی‌شود، در مسائلی که مربوط به احترام و توهین هست قدرت در ملاک هم دخالت دارد. حالا این نکته را هم اینجا ضمیمه بکنم، بیان حاج آقا در استفادۀ قدرت از خطابات با بیان مرحوم نایینی و بعضی مثلا آسید محمد فشارکی و دیگران که می‌گویند قدرت از خطاب استفاده می‌شود به جهت اطلاق ماده فرق دارد. مرحوم آسید محمد فشارکی و به تبعش بعضی از شاگردانش مثل مرحوم نایینی و دیگران و مرحوم حاج شیخ، اینها می‌گویند وقتی شارع می‌گوید صلِّ این صلِّ کأنّ دو تا مفاد دارد، یکی اینکه الصلاة واجبة، یکی اینکه الصلاة ذات ملاک. و اگر ما الصلاة واجبة را به حکم عقل مقید به قدرت بدانیم الصلاة ذات ملاکٍ مقید به قدرت نمی‌شود. البته این در صورتی هست که در خطاب ما قدرت اخذ نشده باشد، ولی اگر در خطاب قدرت اخذ شده باشد، گفته باشند اذا قَدرتَ فصلِّ این دو تا جملۀ ما از اوّل به این شکل شکل می‌گیرد، کأنّ الصلاة المقدور علیها واجبةٌ، الصلاة المقدور علیها ذات ملاکٍ، پس بنابراین در صلاتی که برش قدرت نداریم اصلا ملاک‌دار بودنش هم استفاده نمی‌شود چون آن ماده‌ای که متعلق امر قرار گرفته اطلاق ندارد مقید هست. اینکه در ملاک ما ملاک را مطلقه می‌فهمیم در جایی هست که مادۀ مذکور در بیان اثباتی مقید نباشد. این بیانی هست که مرحوم آسید محمد فشارکی و من تبع دارند. حاج آقا بیانشان این نیست، ایشان اینکه در خطابات کأنّ دو تا مفاد استفاده می‌شود را پذیرفتند، ولی ایشان می‌گویند مفاد اوّل ممکن است مقید باشد، یعنی مفاد وجوبش آن ماده، با وجودی که او مقید هست عرف آن ملاک را ممکن است مطلق بفهمد به تناسبات حکم و موضوع. اگر ما گفتیم اگر می‌توانی غریق را نجات بده، در همینجا هم عرف می‌گوید که چرا شما باید غریق را نجات بدهید؟ به دلیل اینکه حفظ نفس محترمه ملاک دارد، قدرت را برای چی اخذ کرده؟ به خاطر اینکه اگر قدرت نداشته باشد من نمی‌توانم طرف را تحریک کنم. یعنی همان نکتۀ حکم عقل که در تحریک قدرت شرط است می‌توانم همان حکم عقل را در خطاب اثباتی هم اخذ کنم. بنابراین این الزاما معنایش این نیست که اگر من قدرت را در خطاب اخذ کردم معنایش این باشد که حتما در ملاک دخالت داشته باشد. نه ممکن است قدرت را برای این در خطاب اخذ کردم که دخالت در محرکیت عبد دارد. البته عرض کردم این یک بحث اثباتی هست، یک بحث اینکه آیا یک چیزی را که مثلا افراد خودشان به طور متعارف می‌فهمند من بیایم همان را دوباره ذکر کنم آیا حُسن عرفی دارد یا ندارد؟ ما عرض می‌کردیم بعضی جاها حسن عرفی دارد، مثلا جایی که آن قدرت یک فرد خفی باشد، فرض قدرت پنهان باشد. مثلا فرض کنید که بنده خدایی در استخر افتاده دارد غرق می‌شود، از میان ده نفری که اینجا هستند فقط یکی‌شان شنا بلد است، من می‌گویم کسی که شنا بلد است برود این را نجات بدهد. اگر هم این را نگفته بودم عقل همین را حکم می‌کرد کسی که شنا بلد است باید برود او را نجات بدهد، کسی که شنا بلد نیست، ولی برای چی به این قضیه تصریح می‌کنم؟ برای اینکه از میان مخاطبین ما فقط یک عدۀ معدودی هستند که واجد شرط قدرت هستند، اینجا حسن عرفی دارد که من این مطلب را ذکر بکنم برای اینکه تصور نشود که خطاب متوجه همه هست. یا مثلا لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا، اگر مراد از من استطاع الیه سبیلا خصوص قدرت عقلی هم می‌بود، حالا من استطاع الیه سبیلا یک نوع قدرت شرعی هست یک ویژگی‌های خاصی دارد این قدرت شرعی که نمی‌خواهم آن را باز کنم. اگر قدرت عقلی هم مراد از این آیه بود باز اینجا حسن داشت، به دلیل اینکه به خصوص در زمان‌های سابق افرادی که قادر بر انجام حج بودند من کل فجٍّ عمیق، افراد کمی بودند. افراد کمی بودند که می‌توانستند حج به جا بیاورند. این است که حسن عرفی دارد برای اینکه من قید قدرت را ذکر کنم، افرادی که قدرت ندارند آنها از تحت خارج بشوند، اغلب هم خارج بودند ولی اینکه من خطاب را اختصاص بدهم به تصریح به خصوص قادرین حسن عرفی دارد. یک جای دیگری هم که حسن عرفی دارد آن جایی هست که مقدمه است برای اینکه من برای عاجز می‌خواهم یک بدل ذکر کنم. من می‌گویم اگر آب داشتی وضو بگیر، اگر آب نداشتی تیمم کن. اگر طرف آب نداشته باشد نمی‌تواند که وضو بگیرد، آب داشتن دخالت دارد بر قدرت بر وضو گرفتن، برای چی این را می‌گویم؟ نه برای اینکه قدرت در آب داشتن دخالت دارد، در وضو گرفتن دخالت داشته باشد، ممکن است شخصی که آب ندارد و نمی‌تواند وضو بگیرد یک ملاکی فوت می‌شود، خب بالأخره کأنّ آن چیز کامله ممکن است اینجوری باشد که نماز کامل، نماز با وضو باشد، ولی نماز با تیمم نماز ناقصه باشد، ولی برای چی این قید را می‌آورد؟ به جهت مقدمه برای اینکه برای عِدلش عجز را ذکر کند. به خصوص در، حالا مثلا آیۀ قرآن که قدرت را فقط در عِدلش، عجز را در عِدلش ذکر کرده، یک نکته‌ای مرحوم نایینی در بعضی جاها تصور کردند که اگر در عِدل شیء عجز را اخذ کنند در امر به بدل عجز را اخذ کنند، در امر به خود شیء قدرت اخذ می‌شود و بعد قدرت هم که اخذ شد آن طلاق ماده کأنّ می‌رود پی کارش. اگر به فرض ما اطلاق ماده را هم بپذیریم باید اینجا هم بپذیریم، یعنی اینجا هم بپذیریم، مجرد اینکه در عِدلش دلیل مقید به عجز شده معنایش این نیست که در خود شیء مبدل هم قدرت باید اخذ بشود. چون بالأخره در وجوب مبدل که قدرت شرط است، بحث ما این هست که در ملاک‌دار بودن مُبْدَل می‌خواهیم بگوییم قدرت شرط هست یا شرط نیست، شما می‌گویید مثلا ظاهر اخذ قدرت در یک شیءای دخالت در ملاک است، حالا فرض کنید این را پذیرفتیم، این یک بحث اثباتی است، در صورتی که در خود خطاب قدرت را اخذ کردیم ممکن است شخصی این را بپذیرد، ولی این معنایش این نیست که اگر در خود خطاب به مبدل قدرت را اخذ نکرده باشیم، در خطاب به بدلش عجز را اخذ کرده باشیم معنایش این است که در خطاب به مبدل هم قدرت در لسان دلیل ذکر شده است تا از آن ما استظهار کنیم دخالتش در ملاک، بنابراین بحث سر این هست آن چیزی که منشأ استظهار دخالت قدرت در ملاک می‌شود نوعا این چیزهای خطابات نیست، آن چیزی که بیش از همه دخالت دارد بحث‌های تناسبات حکم و موضوع است، تناسبات حکم و موضوع با توجه به اینکه این حکمی که ما می‌گوییم این حکم ریشه‌های عقلایی دارد ندارد و در آن ریشه‌های عقلایی قدرت در ملاک دخالت دارد یا دخالت ندارد شکل می‌گیرد. و در امور عقلایی فرق است بین اینکه ملاک حکم ما اهانت و توهین باشد که قدرت در آنها دخالت دارد، یا اهانت و توهین نباشد که نوعا قدرت در آنها دخالت ندارد. این محصل عرائض ما در بحث سابق. بنابراین نتیجۀ بحث این می‌شود مثلا در جایی که اقراء السورة فی الصلاة چون بحث نماز لا اقل احتمال این می‌رود که به مناط احترام مولا باشد می‌تواند قدرت درش دخیل باشد. بنابراین این را می‌خواهم عرض بکنم، الصلاة لا تترک بحالٍ یک امر عقلایی است، ما قاعدۀ میسور را در باب صلاة آقایان می‌گویند که از ادلۀ خاصه است، قاعدۀ میسور به‌طور کلی یک قاعدۀ عقلایی نیست، حاج آقا این مطلب متذکر می‌شدند می‌فرمودند که مثلاً اگر گفتند که برای خوب شدن باید این ده جزء با هم باشد، واجب ارتباطی باشد که اگر شما قدرت بر جزء دهم دارید ۹ جزء را تنها بیاورید و جزء دهم را نیاورید با اینکه اصلا ۹ جزء را نیاورید یکسان باشد، در ظرف قدرت جزء دهم دخالت در ملاک داشته باشد، در امور عرفی معمولی. این آیا در ظرف قدرت وقتی آن جزء دهم دخالت دارد یک دفعه جزء دهم وقتی مقدور نشد عاجز شد مکلف نسبت به او، یک دفعه آن ۹ جزء قدرت پیدا می‌کند؟ ایشان می‌فرماید این عقلایی نیست اینجور نیست که در واجب ارتباطی که همۀ اجزاء دخالت دارند به طوری که اگر کل اجزاء ملتهم نباشد اکثر اجزاء اینکه اصلا نیاوریم اتیان به اکثر اجزاء با عدم اتیان به هیچ جزئی مساوی باشند در ظرف قدرت بر آن اجزاء ظرف عجز هم همین است، اینجور نیست که من ۱۰ جزء قدرت داشته باشم، ۹ جزء بی‌فایده باشد، حالا به جزء دهم وقتی قدرت نداشته باشم یک دفعه ۹ جزء ذی اثر بشود؟ معمولا اینجور نیست. بله در بحث مثلا احترام و توهین همینجور هست که در ملاک دخالت دارد. بنابراین قاعدۀ میسور به عنوان یک قاعدۀ عقلایی در واجبات ارتباطی، در واجبات استقلالی یک حرف دیگر است اصلا فرضی نداریم، مستقل از هم هستند به هم ربطی ندارند، فقط کنار هم قرار گرفتند، ملاکاتشان مستقل هم هستند. بحث ما در واجبات ارتباطی است که هر ده جزء در ظرف قدرت در تحقق ملاک دخالت دارد. بحث این است که به طور کلی قاعدۀ میسور عقلایی نیست، ولی در خصوص صلاة. ما روایاتی داریم می‌گوید الصلاة لا تترک بحالٍ. ما می‌خواهیم بگوییم این الصلاة لا تترک بحالٍ به خاطر این هست که ملاک صلاة از سنخ احترام و توهین است، از اوّل خود عرف متعارف اینجوری درک می‌کند، البته همین صلاة هم نسبت به همۀ اجزائش نیست، یعنی یک سری کأنّ اجزای رئیسه دارد، مثل رکوع، سجود، تعداد رکعات امثال اینها، فرض کنید شما بگویید که من نماز مغرب نسبت به سه رکعت قادر نیستم دو رکعت بخوانم. اینجوری نیست. من رکوع را قادر نیستم یک نماز بی‌رکوع بخوانم. اینجور نیست. ولی نسبت به لا اقل اجزای غیر رئیسه آن چیزهایی که در روایات ما به عنوان سنت از آنها یاد شده در مقابل فریضه نسبت به آنها از روایات استفاده می‌شود که اینها نمازی که مثلا در ظرف مثلا فرض کنید بنابر اینکه سوره واجب باشد نماز بی‌سوره هم ملاک دارد. نماز ایستاده در ظرف قدرت وقتی ملاک باید نماز ایستاده باشد، نماز نشسته هم در ظرفی که قدرت بر قیام نداریم آن هم ملاک دارد. نماز خوابیده در ظرفی که بر جلوس هم قدرت نداریم آن هم ملاک دارد، این ملاک‌دار بودن نماز به این شکل، این عقلایی است، یعنی عقلا این را درک می‌کند. البته عرض کردم به دلیل اثباتی نیاز دارد، چون اینکه نماز از سنخ اوّلا توهین و احترام باشد این از بیانات اثباتی ما این مطلب را درک می‌کنیم. اصلا از همین که ما می‌فهمیم که بعضی چیزهایش در ظرف قدرت دخالت دارند بعضی چیزها همان در ظرف عجز دخالت ندارد ما کشف می‌کنیم که این از سنخ ملاکات است، طرفی آن قضیه است. یعنی چون قاعدۀ میسور در باب صلاة ادلۀ خاصه‌ای دارد ما نحوۀ دخالت اجزای نماز را در نماز درک می‌کنیم. بنابراین این را می‌خواهم عرض کنم فرق است بین اوامر ارشادی، مثلا در نماز با اوامر ارشادی که در مثلا انفاق به فقرا وارد شده. ممکن است در انقاذ غریق، کسی که قادر به انقاذ غریق نیست اصلا ملاک برایش نداشته، ملاک دارد در موردش آن انقاذ غریق کند، فرق دارد بین مثلا نماز و غیر نماز. نکته‌ای که حالا این بحث تمام است، یک چکیده عرض ما این هست آن چیزی که فارق اوامر ارشادیه و اوامر غیر ارشادیه هست در محرکیت نیست، هر دوی این امر امر محرکند ولی در اوامر ارشادیه یک مضمون دیگری خطاب دارد که مضمون التزامی خطاب هست که می‌خواهد ارشاد به جزئیت این جزء بکند، که ارشاد به جزئیت جزء بستگی به آن نکات دیگری هست که آیا آن جزئیت مطلقه می‌فهمیم، مقیده می‌فهمیم آن تابع شبیه همان بحث‌های مصالح و مفاسد هست که احیانا قدرت می‌تواند دخالت داشته باشد در فهم جزئیت مطلقه یا جزئیت مقیده.

این بحث تمام است یک نکتۀ کوچکی دارد فردا می‌خواستم در موردش صحبت کنم، بحث بعدی ما در مورد این بود که جملات خبری که در مقام انشاء به کار می‌رود، این در واقع برعکس این است، ما اینجا جملات انشائی بود که گفته شده که در مقام خبر به کار می‌رود که ما قبول نکردیم که مفاد مطابقی‌اش در مقام خبر به کار رفته. حالا برعکس جملات خبریه‌ای که در مقام انشاء به کار می‌رود آنها را تحلیل بکنیم که به چه نحو هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد